ارائه معقول منفصل:آسان؛مثال منفصل:نیازمند بررسی و تلاش

- ارائه معقول منفصل:آسان؛مثال منفصل:نیازمند بررسی و تلاش
- منابع برای کشف مثال منفصل قابل ارائه
- ۱.کتاب «انسان و سمبل هایش»
- ۲.اجسام پنج گانه افلاطونی

ارائه معقول منفصل:آسان؛مثال منفصل:نیازمند بررسی و تلاش

برهان ِما فعلاً اثبات نکرده که یک نقشی منفصل داریم که آن را از مثال ِمنفصل، احضار کنند و به چنگ بیاورند. ما آن را که به وضوح داریم، یک معنای[1] منفصل است از آن نقش. این معنا را من و شما، همه داریم. به محض اینکه به آن معنا توجه میکنیم، آن معنا در صحنه ذهن من و شما که به منزله مانیتور است، فوری میگوید یک بستر فراهم کن، رزولوشن درست کن، پیکسلهایش را بگذار، در آن پیکسلها اینها را حذف کن. یعنی خود معنا این دستور را میدهد.

سؤالات ما فعلاً یک واقعیت اینچنینی را بهطور واضح، منفصل میکند. برایش اثبات میکند که شکی در آن نیست.منفصل یعنی اگر ما هم نبودیم، بود. انسان نبود، ذهن او هم نبود، اینچنین بود. تمام کسانی که با مفاهیم هندسی و ریاضی آشنایی مختصر داشته باشند، حرف های ما را **میبینند** که در خودشان اینها را دارند ؛ نه این که برایشان اثبات بشود؛اما مثال منفصل نه؛هنوز تا این اندازه فاصله داریم که بتوانیم نشان بدهیم که ببین! ما یک نقش منفصل داریم که او را فراچنگ آوردیم. ولی ما به مقصودمان رسیدیم. چون برایمان کافی است که بگوییم پشتوانهی این نقش، یک معناست.

---

[1] یک معقول منفصل نه مثال منفصل

منابعی برای کشف مثالِ منفصل‌ِقابل ارائه

حال شما بیشتر تأمل بکنید، اگر توانستید موردی نشان دادنی به همه ما نشان بدهید که بگوید ببینید آن مثال، منفصل است؛ نه اینکه با یک دستور عقلانی در خیال متصل شما خلق شده باشد.

۱.کتاب «انسان و سمبل هایش»

دکتر کارل یونگ[1]، دکتر روانشناس معروف از رفیقهای حسابی ِ فروید[2] و در عین حال جه‌تگیری‌اش ۱۸۰ درجه مقابل اوست که خیلی با هم اختلاف دارند.

سن من حدود ۲۲-۲۳ سالگی بود، که کتاب انسان و سمبلهایش[3] را خواندم. یادداشتهایی مختصر یادداشت کردم.من خیلی گله‌مند بودم از نوشتار او. چرا؟ چون میدیدم اصل جه‌تگیری او، جه‌تگیری خوبی است. جه‌تگیری به سوی معنویت و تدیّن است. اما دائما مطالب را مخلوط میکند، یکی چیزهایی میگوید به حالت مبهم برگزار میکند، تا این که چند روز پیش، در همین شرح حالش در ویکی پدیا که دیدم نوشته بود که او در یک سخنرانی خودش گفته که من هر کجا میگفتم ناخودآگاه، به جایش خدا بگذاری[4]. گفته من برای پیشرفت پژوهش میگفتم ناخودآگاه .دیدم که او عمداً میخواسته یک لفظی به کار ببرد که حالت ِجبه‌گیری و موضع‌گیری در آنها نباشد.

یونگ در این کتاب میگوید کسی بود خیلی بَحّاث بود. در جمعی که بودیم، زیر بار هیچ حرفی نمیرفت. حرف خودش را پافشاری میکرد روی نفهمی ِخودش، الی ان بلغ الغایه. ظاهراً اسمش را هم نبرده. میگوید اینطور کسی بود. میگوید هر چه نصیحتش میکردیم که اینطور دگم نباش، اصلا حریف نشدیم که نشدیم که از این غرور خودش یک ذره پایین بیاید. میگوید: از عجایب این بود؛ یک خواب دید، این غرور شکست. میگوید چند روزی هم مقاومت کرد که این غرور را نگه دارد، اما نشد، بعد مدتی دیدیم این خواب،او را شکست، دیگر او، او نیست. میگوید خوابش چه بود؟ گفته بود خواب دیدم که رفتم یک ساختمان مجلّلی بود، وارد شدم مثل اینکه میخواهم آنجا یک میهمانی بروم. دم در کسی باز کرد گفت که خیلی خوش آمدید، خوش آمدید. آقایان منتظر شما هستند، تشریف بیاورید در جمعشان باشید؛همه خوشحال میشویم و آنجا در اتاق هم دیدم یک سالنی است که درش بسته است، معلوم است خیلی مهم است. رفتم با عجله که خودم را برسانم خودی داشته باشم. میگوید تا در را باز کردم، رفتم داخل ببینم این آقایان که منتظر من هستند چه کسانی هستند، دیدم همه گاو هستند. تا مدتی هم مقابل این خواب مقاومت کرد. بعد دیدیم او را شکست.این میخواهد بگوید بعضی وقتها خود رؤیا و کارهای که ملکوت با افراد میکند، آنقدر کارا برّایی دارد که همه انسانها جمع میشوند، از این غرورش پایینش بیاورند حریف نمیشوند، با یک خوابی که میرود گاوها را حاضر میبینند، همه چیز تمام میشود. این هم از این کتاب.

اینها را که گفتم، مقدمه‌ی این کلمه بود. کهن الگو[5]، آرکی تایپ (archetype) از اصطلاحات این دکتر است و ۱۰۰ سال است که به کار میرود؛ دیدم در بخش شرح حال دکتر یونگ ، در ترجمه‌ی archetype نوشته بود صورت مثالی. این را حالا فعلاً عرض کردم تحقیقش با شما. این که‌ن الگو، یا صورت مثالی که او گفته، رویش خیلی کار کرده است. اگر در بحثهای او، مثالهای خوبی پیدا بشود،برای این بحث نافع است؛ چون مثال و قضیه خیلی در آن کتاب است. خیلی روی تعبیر خواب و رویای آن کار کرده است.

[1] کارل گوستاو یونگ آلمانی: Carl Gustav Jung; زاده ۱۸۷۵ – درگذشته ۱۹۶۱ فیلسوف و روانپزشک اهل سوئیس بود که با فعالیتش در روانشناسی و ارائهٔ نظریاتی تحت عنوان روانشناسی تحلیلی شناخته می‌شود. به تعبیری «فردی دوردست» پژوهشگر آثار یونگ: هرچه فروید ناگفته گذاشته، یونگ تکمیل کرده‌است. یونگ بعضی از مفروضترین مفاهیم روانشناسی را ابداع کرده‌است مانند: ناخودآگاه جمعی، سایه‌ها، پرسونا، عقده‌ها، آنیما و آنیموس، برون‌گرایی و درون‌گرایی. از آثار مهم او می‌توان به روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، تحلیل رویا، سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه، انسان و سمبل‌هایش، خود شناخته، انسان در جستجوی هویت خویشتن، روانشناسی و علوم غیبی، روح و زندگی، ناخودآگاه جمعی و کهن الگو، روانشناسی و کیمیاگری، رویاها، زندگینامه من، کتاب قرمز، راز گل زرین، ماهیت روان و انرژی اشاره کرد.(سایت ویکی پدیا)

[2] او در سال ۱۹۰۶ نسخه‌ای از نتایج کارهای خود را برای زیگموند فروید فرستاد. مکاتبه و دوستی آن دو تا سال ۱۹۱۳ ادامه یافت. اولین دیدار یونگ با فروید در وین اتفاق افتاد و آن دو ۱۳ ساعت تمام با هم حرف زدند. یونگ به زودی چهره‌ای درخشان در تحقیقات فروید شد. او اولین رئیس انجمن بین‌المللی روانکاوی شد و ویراستار گزارش سالانه این انجمن که اولین نشریه روانکاوی به‌شمار می‌رود، بود. ارتباط فروید با یونگ که زمانی او را وارث بدون معارض روانکاوی می‌دانست، در سال ۱۹۰۹ تیره شد. (همان)

[3] انسان و سمبول‌هایش نام کتابی فلسفی از کارل گوستاو یونگ می‌باشد که به زبانهای بسیاری ترجمه شده‌است. یونگ در این کتاب به نقش فرهنگ و اساطیر هر ملت در شخصیت افراد تشکیل‌دهندهٔ آن جامعه می‌پردازد و مفهوم کهن‌الگو را مطرح می‌کند. پس از مرگش این کتاب در سال ۱۹۶۴ به چاپ رسید.(همان)

[4] یکی از موارد باعث اختلاف نظر میان یونگ و فروید، مبحث مربوط به ناخودآگاه می‌باشد. چرا که فروید ناخودآگاه را برآمده از خودآگاه و وابسته به آن می‌دانست در حالیکه یونگ معتقد بود، عرصه خودآگاه ذهن در انسان همانند یک جزیره کوچک در اقیانوسی از ناخودآگاه قرار دارد. یونگ ناخودآگاه را به دو بخش اصلی تقسیم نموده بود، یکی ناخودآگاه فردی که زمینه بروز ناگزیزه‌ها و امیال درونی است و به مضامین دوران کودکی ختم می‌شود و دیگری ناخودآگاه جمعی که ریشه در حیات اجدادی بشر دارد و شامل تجربه‌های گذشتگان است که در الهام فروفته‌است. او معتقد بود که ناخودآگاه از لحاظ دسترسپذیری به سه سطح قابل تقسیم است که عبارتند از :
الف)سطح ناخودآگاه در دسترس.

ب)سطح ناخودآگاه که با اندیشه قابل دسترس است.

ج)سطح ناخودآگاه هسته که غیرقابل دسترس است.

یونگ در یکی از سخنرانیهای خود عنوان می‌کند که، اصطلاح ناخودآگاه را به منظور پژوهش مطرح کرده‌است و به جای آن می‌توانستم از واژه «خدا» استفاده نمایم. او همچنین عنوان می‌کند که هرچا به زبان اساطیر سخن گفته‌است، واژه‌های مانا، خدا و ناخودآگاه با یکدیگر مترادف بوده‌اند.(همان)

[5] در روان‌شناسی تحلیلی آن دسته از اشکال ادراک و دریافت را که به یک جمع به ارث رسیده‌است که‌ناخودآگاه جمعی نامیده می‌شود. هر که‌ناخودآگاه جمعی تمایل ساختاری نه‌فته‌ای است که بیانگر محتویات و فرایندهای پویای روان‌آگاه جمعی در سیمای تصاویر ابتدایی است. مانند اساسی‌ترین کنش‌های زیستی. کارل گوستاو یونگ معتقد است، برجسته‌ترین ویژگی مربوط به ناخودآگاه جمعی، نمادهای کهن و شگفت‌انگیزی هستند که آن‌ها را کهن الگو (آرکی تایپ) نامیده‌است.

یونگ در صفحه اول کتاب انسان و سمبل هایش چنین می گوید:«دیدگاه های من در مورد "بقایای باستانی" ، که من آن‌ها را "کهن الگوها" یا "تصاویر اولیه" می نامم ، توسط افرادی که شناخت کافی از روان‌شناسی رویاها و افسانه ها ندارند ، دائماً مورد انتقاد قرار گرفته است. اصطلاح "کهن الگو" غالباً به غلط به معنای برخی از تصاویر یا نقوش اسطوره ای ِمشخص تصور می شود ، اما این‌ها چیزی بیشتر از نمایش های آگاهانه نیست. چنین نمایش های متغیری را نمی توان به ارث برد. کهن الگو، تمایل به شکل گیری چنین بازنمایی هایی از یک نقوش است - نمایش هایی که می توانند جزئیات زیادی را از دست بدهند بدون این‌که الگوی اصلی خود را از دست بدهند.

یونگ خود اذعان کرده است که مفهوم سازی او از کهن الگو، تحت تأثیر مُثُل افلاطونی است ، که وی آن را به عنوان "معنای فرموله شده ای از یک تصویر اولیه که توسط آن به صورت نمادین نشان داده شده است" توصیف می کند. به گفته یونگ ، اصطلاح کهن الگو یک تفسیر توضیحی از مثل افلاطونی است. وی این گونه می گوید که کهن الگوهای افلاطونی ایده های متافیزیکی ، الگوها ای مدل هایی هستند و چیزهای واقعی، تنها کپی این ایده ها هستند. (سایت ویکی پدیا)

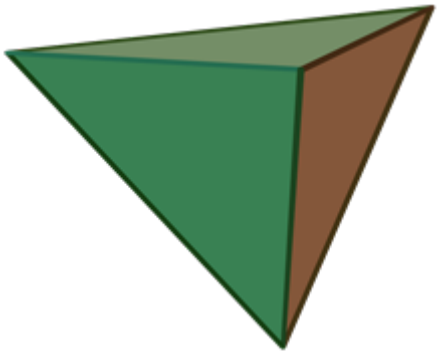
۲.اجسام پنج گانه افلاطونی

یکی دیگر که اشاره میکنم برای آنهایی که همت کاری دارند برای بعدها، مسئلهی اجسام پنج گانهی لایزید و لا ینقص افلاطونی[1] است. چون در هندسه مجسم[2]، اجسامی که میتواند از منتظمات تشکیل بشود بیشتر از ۵ تا ممکن نیست: ۴ وجهی، ۶ وجهی، ۸ وجهی، ۱۲ وجهی و ۲۰ وجهی. شما میتوانید بینهایت شکل منتظم درست کنید. کثیر الاضلاع منتظم[3]. امّا در اجسام، فقط ۵ تا. البته اشکال ارشمیدسی هست، مجسّمات ارشمیدسی[4]. ارشمیدس از منتظمهای غیر ِهم نوع، این اجسام را درست کرده است .این مطلبی است که فقط اشاره میکنم و رد میشوم، شما بعدا ً خواستید روی آن تأمل کنید، ببینید روی مجسّمات افلاطونی، ارشمیدسی، امثال اینها میشود مثالهایی پیدا کرد برای نشان دادن مثال منفصل ای نه؟ فعلا ً با تحلیلی که عرض کردم نمیشود؛ چون خود همین اجسام افلاطونی هم پشتوانهاش معانی است که عقل درک میکند. خود آنها را ما فعلا ً چیزی نداریم نشان بدهیم به عنوان مثال منفصل، انشاءالله بیشتر از این، روی این ها کار بشود.

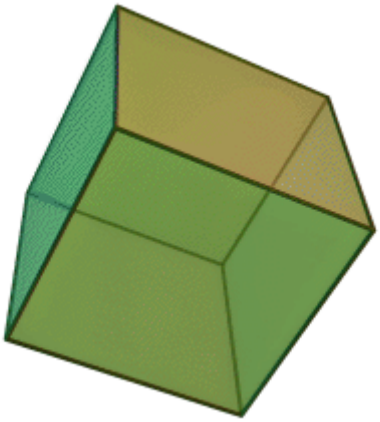
---

[1] در هندسه فضایی، چندوجهیهای منتظم ِمحدب به جسم افلاطونی موسومند. میتوان نشان داد که در فضای سهبعدی تنها پنج جسم افلاطونی هست، که عبارتند از:

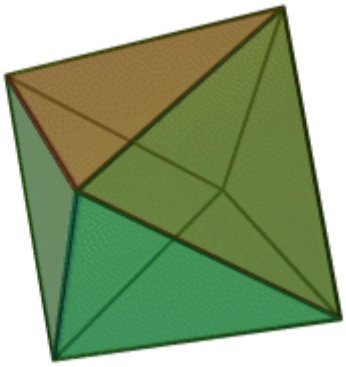
چهاروجهی منتظم، متشکل از چهار مثلث متساویالاضلاع،



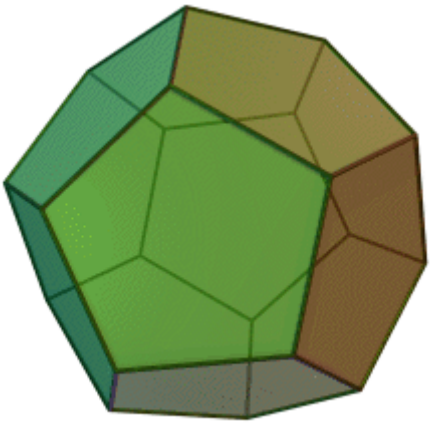
ششوجهی منتظم (مکعب)، متشکل از شش مربع،



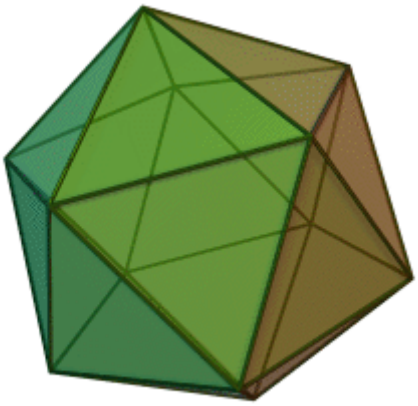
هشتوجهی منتظم، متشکل از هشت مثلث متساویالاضلاع،



دوازدهوجهی منتظم، متشکل از دوازده پنجضلعی منتظم،



بیستوجهی منتظم، متشکل از بیست مثلث متساویالاضلاع.



وجه‌های هر کدام از این چندوجهی‌ها چندضلعی‌های منتظم و همنهشتند و تعداد یکسانی از وجه‌ها در هر رأس آنان به یکدیگر می‌رسند. شش‌وجهی منتظم (مکعب) با هشت‌وجهی منتظم، دوازده‌وجهی منتظم با بیست‌وجهی منتظم، و چهاروجهی منتظم با خودش مزدوجند؛ یعنی با وصل کردن نقطه‌وسط وجه‌های یکی می‌توان دیگری را ساخت. همچنین در ساخت دوازده‌وجهی منتظم و بیست‌وجهی منتظم نسبت طلایی پدید می‌آید. نخستین مطالعه‌نظام‌مند درباره‌اجسام افلاطونی از فیثاغوری‌های سوی باستان انجام داده‌شان بر این باور بودند که پنج جسم افلاطونی متناظر با ساختار عناصر چهارگانه‌سازنده جهان هستند، یعنی چهاروجهی منتظم با نوک‌های تیز متناظر آتش، مکعب استوار متناظر خاک، و دو چندوجهی منتظم ساخته‌شده از مثلث دیگر (هشت‌وجهی منتظم و بیست‌وجهی منتظم) متناظر هوا و آب هستند. به باور ایشان دوازده‌وجهی منتظم نیز به شکل مرموز نمایانگر کل هستی و ۱۲ صورت فلکی‌اش بود. خود فیثاغورث (حدود ۵۸۰ تا ۵۰۰ پ.م.) احتمال چهاروجهی منتظم، مکعب، و دوازده‌وجهی منتظم را می‌شناخت. او ۲۰ سال را در مصر گذرانده بود و احتمالاً این اطلاعات را آنجا آموخته بود .

تحلیل ویژگی‌های اجسام افلاطونی و اثبات اینکه تنها پنج جسم افلاطونی وجود دارد نقطه‌اوج کتاب پایانی اصول اقلیدس (حدود ۳۰۰ پ.م.) است. به نوشته‌اقلیدس، اولین کسی که هشت‌وجهی و بیست‌وجهی منتظم را شرح داد تئائتتوس ریاضیدان آتنی و دوست افلاطون (حدود ۴۱۷–۳۶۹ پ.م.) بود از آنجا که افلاطون (۴۲۸/۴۲۷–۳۴۸/۳۴۷ پ.م.) نظریات فیثاغوری‌ها را در «داستان آفرینش» در دیالوگ تیمائوس تکرار کرده است، نام «جسم افلاطونی» به چندوجهی‌های منتظم اطلاق گردید (همان)

[2] هندسه‌ٔ فضایی (Solid geometry) به هندسه‌ٔ اقلیدسی در فضای سه‌بعدی اطلاق می‌شود. فضایی که در آن جدا از طول و عرض، ارتفاع نیز وجود دارد. هندسه‌ٔ فضایی تا حدود زیادی نیاز به تصورات بالا دارد. کل جهان اطراف ما به صورت سه بعدی و فضایی است. هر حجمی را که می شناسید باید ویژگی‌هایش در مبحث هندسه‌ٔ فضایی محاسبه شود. اشکالی چون کره، مخروط، و استوانه از این دسته هستند.(همان)

[3] در هندسه اقلیدسی، یک چندضلعی منتظم، چندضلعی است که همه زوایا و اضلاع آن هماندازه‌اند.(همان)

[4] در هندسه، جسم ارشمیدسی (انگلیسی: Archimedean solid) جسمی است که همه وجوه آن چندضلعی‌های منتظم اند هرچند همگی لزوماً از یک نوع نیستند و همه اوج‌های چندوجهی آن باهم برابرند. تعداد این جسم‌ها ۱۳ تاست. این اجسام به نام ارشمیدس، که همهٔ آن‌ها را تعریف کرد نام‌گذاری شده‌اند. (همان)